

دکتر ناصر تکمیل همایون*

فرهنگ پژوهی و جایگاه آن در نظام تحقیقات میان‌رشته‌ای

چکیده

فرهنگ و فرهنگ‌پژوهی به مثابه مقوله‌ای چندحوزه‌ای یا میان‌رشته‌ای، موضوع بررسی این مقاله است. مؤلف با ذکر اینکه در مراحل اولیه، همه دانش بشر در دوره باستان، زیرعنوان «فلسفه» قرار گرفته بود؛ اما در مراحل بعد بتدریج این دانش به تخصصها تجزیه شده است، به طبقه‌بندی علوم اشاره می‌کند. آنگاه در رشته علوم اجتماعی، وضعیت مقوله «فرهنگ» را مورد بررسی قرار می‌دهد. محقق نشان می‌دهد که چگونه رشته‌های گوناگونی نظیر جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، باستان‌شناسی، زیان‌شناسی، جغرافیای انسانی، تاریخ، علوم سیاسی و اقتصاد، هر یک با روش خاص خود و از زاویه‌ای خاص، موضع فرهنگ را بررسی کرده‌اند. حاصل این بررسیها، شکل‌گیری نوعی دانش «میان‌رشته‌ای» در فرهنگ‌پژوهی است.

درآمد

با گذشت زمان و گسترش شناخت بشر و نیاز معنوی و مادی دانشمندان و جامعه به پیشرفت علوم و محدودیت توان انسان در شناخت ژرف و همه جانبه، اندک‌اندک مسأله «تخصص علمی» و «طبقه‌بندی علوم» پیش آمد و در نتیجه دانشهای بشر یکی پس از دیگری از علم کلی (علم عام یا علم جامع) به نام «فلسفه» که مادر دانشها به شمار رفته، جدا شدند و با حفظ پیوندهای عام یا کاربردی، هر کدام حد و رسم ویژه‌ای در پیش گرفتند و در کمال بخشی و توسعه و تعالی خود کوششهای بسیار، به منصفه ظهور رساندند که در عصر حاضر جهان بشری به آن ناظر و برخوردار است.

نخستین شناخت انسان، نسبت به «طبیعت» است؛ طبیعتی که از هر سو او را احاطه کرده و به شیوه‌های گوناگون شرایط و مقدورات «زندگی» وی را فراهم ساخته است. همزمان با این مرحله برخورد و شناخت، و شاید پیش از آن، آشنایی انسان با «خود» یعنی با هویت انسانی و نیز در پهنه روابط جمعی، شناخت «همگنان» تحقق یافته و بر روی هم مجموعه «شناخت عام» او را سازمان داده است.

در روزگارهای پیشین که طبیعت و انسان یگانگی و تجانس بیشتری داشتند و هر دو در یکدیگر تأثیر و تأثر چشمگیری نشان می‌دادند، کوشش انسان در شناخت طبیعت از مرحله حسی (متضمن سودمندبهای فراوان در زندگی) به مرحله ادراکی (منتج از فزونی و تکامل شناخت) نزدیک شد و اندک‌اندک به مرحله علمی (جامع شناختهای حسی و ادراکی و در بردارنده اوصاف عمومی پدیدارها) رسید و در این فراگرد، فلسفه به عنوان «ام‌العلوم» شکل گرفت، زیرا: «فلسفه مجموع معرفتهای نظری و علمی را که انسان حاصل کرد، تشکیل می‌داد، اعم از افکار علمی راجع به طبیعت و انسان و نظریات فلسفه اولی دربارہ کُنه واقعیات و اندیشه‌های هنری و اخلاقی که فعالیت انسانی را به طرف زیبایی و خیر سوق می‌دهد»^۱.

۱. نگاهی بر سیر «طبقه‌بندی»ها

پیش از آنکه در روند تاریخی تکامل علوم و تجزیه آن به شاخه‌های گوناگون، جایگاه «فرهنگ» بیان گردد، باید به اصل «طبقه‌بندی»ها توجه شود. این امر از زمان ارسطو (۳۲۲ - ۳۸۴ ق م) آغاز گردیده است و از روزگار کندی (قرن سوم هجری / قرن نهم میلادی) در جهان اسلام، متفکران مشرق زمین نیز به این امر آگاه شده‌اند، به گونه‌ای که فارابی (۲۶۰ - ۳۳۹ ق) در احصاء العلوم و ابن‌سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ ق) در دو کتاب شفا و فی‌اقسام‌العلوم و ابن‌خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ ق) در باب پنجم و

* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ششم کتاب مقدمه و دیگر حکیمان مسلمان در آثار گرانبهای خود به این مسأله علمی پرداخته‌اند.^۲

در مغرب زمین پس از پایان عصر اسکولاستیک، با آغاز دوره فلسفه جدید، فرانسیس بیکن^۳ (متوفی ۱۶۲۵ م) و دانشمندان دایرةالمعارف^۴ در قرن هیجدهم در چگونگی آن گفتگوها کرده‌اند.

از قرن نوزدهم میلادی همزمان با توسعه علوم و فنون، دانشمندانی چون امپیر^۵ (متوفی ۱۸۳۶ م) و هربرت اسپنسر^۶ (متوفی ۱۹۰۳ م) و دیگران طبقه‌بندیهای گوناگونی ارائه دادند، اما «طبقه‌بندی» اگوست کنت^۷ (متوفی ۱۸۵۷ م) مؤسس علم نویناد جامعه‌شناسی^۸ جایگاه معتبرتری پیدا کرد. وی با رعایت ترتیب تاریخی جدایی علوم از فلسفه و نیز منطقی مبتنی بر «کلیت متنازل»^۹ و «تفصیل و پیچیدگی متصاعد»^{۱۰} و به هم بستگی علوم و تبعیت از یکدیگر، طبقه‌بندی خود را ارائه داد و برای نخستین بار «فیزیک اجتماعی»^{۱۱} یا جامعه‌شناسی و به مرور علوم اجتماعی یا دانشهای مرتبط با جامعه^{۱۲}، استقلال و حد و رسم ویژه‌ای یافتند.

۲. پژوهشها و بررسیهای اجتماعی

نگرش به زندگی انسان در پیوند با جامعه و حیات اجتماعی، از گذشته‌های دور مورد توجه فیلسوفان و اندیشه‌گران بوده است. اگر حیات انسان، در جمع دارای ابعاد و زمینه‌هایی فرض شود، دانشهایی چند، هر یک به زمینه و بُعدی پرداخته‌اند و این امر مبتنی بر شناخت در مسیر تاریخ، مرحله‌هایی را پیموده است و تا اعلام استقلال جامعه‌شناسی (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷ میلادی)، دو جنبه کلی، تخیلی - دستوری و تاریخی - اجتماعی در آن بازشناسی شده است. اما با پدید آمدن جامعه‌شناسی (با مسامحه ← علوم اجتماعی) این رشته (← رشته‌ها) از معرفت یا معارف انسانی به اعتبار داشتن «نظام ویژه» و «روش شناخت معین» و «قوانین واقعی» در سلسله مراتب علمی قرار گرفت و از مزیت «علم بودن» برخوردار شد و به صورتهای گوناگون «ایستا»^{۱۳} و «پویا»^{۱۴} (بر پایه نظریات اگوست کنت) «کالبد شناختی»^{۱۵} و «معرفت‌الاعضایی»^{۱۶} (بر پایه نظریات امیل دورکیم^{۱۷} (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷ م)) «نظری»^{۱۸} و «عملی»^{۱۹} و «جامعه‌بزرگ»^{۲۰} و «جامعه کوچک»^{۲۱} (بر پایه نظریات جامعه‌شناسان امریکایی)،

«ساختاری»^{۲۲} و «کرداری»^{۲۳} و «نهادی»^{۲۴} (بر پایه نظریات جامعه‌شناسان برجسته کنونی جهان)، بررسیهای متعدد کیفی - تبیینی^{۲۵} و کمی - توصیفی^{۲۶} انجام گردید و رشته‌های گوناگونی در این پهنه مطالعاتی پدیدار شد که بر روی هم معارف تاریخی و اجتماعی - انسانی سده گذشته جهان را عینی و شکوهمند ساخت.

متخصصان علوم اجتماعی (یا دانشهای مرتبط با جامعه) در این مدت گاه با عنایت به یک رشته و کارآیی و تخصص در آن، بررسیهای خود را در نوعی رقابت شکل داده‌اند و گاه با تحولاتی (خاصه پس از جنگ دوم جهانی) که در پژوهشهای اجتماعی پدید آمد، و جنبه‌های فلسفی و ذهنی مطالعات و تحقیقات جای خود را بیشتر به جنبه‌های تجربی و عینی داد، به اصل مشارکت و همکاری محققان اجتماعی با یکدیگر اعتقاد ورزیدند؛ و با پذیرش «علوم اجتماعی خاص» (= اقتصاد، سیاست، حقوق، روانشناسی اجتماعی و ...) و «علوم اجتماعی عام» (= تاریخ، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و ...) راه را برای نزدیک کردن رشته‌های علوم اجتماعی به یکدیگر و مطالعه و تحقیق در پدیده‌های گوناگون جامعه از طریق رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، و در نتیجه پایان دادن به رقابتهای گذشته، هموار ساختند.

۳. جایگاه فرهنگ در نظام پژوهشهای اجتماعی

یکی از مفاهیم انسانی که جایگاه پژوهشی آن در پیوند با چندین علم اجتماعی قرار دارد، و از دیرباز اندیشه بسیاری از دانشمندان را به خود معطوف داشته، مفهوم فرهنگ و حد و رسم آن در حیطه علوم انسانی و اجتماعی پژوهشهای علمی است.

مطالعه درباره فرهنگ نه به اندازه قدمت آن، ولی بیش از آنچه در وهله اول تصور می‌شود، ریشه‌دار است. دو، سه قرن است که بحث درباره فرهنگ و پدیدارهای فرهنگی مورد توجه ویژه دانشمندان علوم اجتماعی (و انسانی) قرار گرفته است. مطالعه این حیاتی‌ترین امر تاریخ، از سده پیش تاکنون، گاه در حیطه علوم مربوط به جامعه (و انسان) و گاه چون رشته‌ای خاص و مستقل، نظر صاحبان عقاید گوناگون را به خود جلب کرده است.

اول بار در سال ۱۹۰۹، شیمیدان و فیلسوف آلمانی

و. استوالد^{۲۷}، واژه فرهنگ‌شناسی^{۲۸} را به کار گرفت. وی از این واژه در آثار متعدّد انتشار یافته خود استفاده و کوشش کرد تا به نحوی فرهنگ‌شناسی را از جامعه‌شناسی جدا سازد و حتی در برابر مردم‌شناسی (انسان‌شناسی) آن را مستقل نماید^{۲۹}.

اما دیگر دانشمندان اجتماعی، که فرهنگ‌شناسی را رشته‌ای از دانش انسان‌شناسی می‌دانند، آن را در ارتباط با روشها و آداب و سنن اجتماعی و برخی از نهادهای جامعه و تکنولوژی و ایدئولوژیهای موجود در آن جامعه مورد بررسی و شناخت قرار می‌دهند^{۳۰}.

بدین سان فرهنگ‌شناسی یا دقیقتر «فرهنگ پژوهی»^{۳۱} چون یک دانش غیرمستقل، در زمره دانشهای دیگر، مورد توجه قرار گرفته است و در دیباجه‌های مطالعات اجتماعی (جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، جغرافیای انسانی، تاریخ و باستانشناسی و ...) و پژوهشهای فلسفی که در آن از گذشته «دانشهای یاد شده» سخن به میان می‌آید، به گونه‌ای از این دانش «میان رشته‌ای» درآمدی فراهم آورده‌اند و تاکنون نیز این امر فرهنگی استمرار یافته و استقلال لازم علمی برای این معرفت انسانی حاصل نگردیده است^{۳۲}.

در سال ۱۹۳۹ میلادی وایت^{۳۳}، واژه فرهنگ‌شناسی را به کار گرفت و از این واژه، مفهومی را در نظر داشت که تایلور^{۳۴} پیش از او با عنوان «علم فرهنگ»^{۳۵} ارائه کرده بود^{۳۶}.

در آن روزگار فرهنگ‌شناسی یا فرهنگ‌پژوهی یا علم فرهنگ، به گونه‌ای مطالعه علمی و تفسیر پدیدارهای فرهنگی، اعم از مادی و معنوی (حوادث و مظاهر و اعتقادات و سازمانها و عادات و آلات و اسباب و ...)، بود و اکنون به صورتهای گوناگون، اندیشه و توجه پژوهشگران اجتماعی را به خود جلب کرده و شاید پس از گذشت یکصد سال بحث و گفتگو، دارای روشنی لازم است تا برای شناخت و بیان چگونگی خود شکل و قالب علمی پیدا کند.

ناگفته نماند که دیگر رشته‌های علوم اجتماعی هر کدام به شیوه‌ای به تحقیق و بررسی امر فرهنگ به شرح ذیل پرداخته‌اند:

- انسان‌شناسی فرهنگی از طریق تشریح و توصیف زندگی اجتماعی اقوام ابتدایی.

- باستانشناسی با تبیین یافته‌های مادی حیات انسانی.

- زیان‌شناسی با توصیف واژه‌ها و مفاهیم و ارتباطات ساختمانی کلام.

- تاریخ بویژه تاریخ فرهنگ (به معنای وسیع کلمه) با نشان‌دادن تحولات و تطورات زمانی و مکانی پدیدارها.

- جامعه‌شناسی با تحلیل کلی مجموع دریافتها.

این شناخت و بررسیها، خود در ارتباط با علوم اجتماعی به معنای خاصی چون اقتصاد، سیاست، حقوق و دیگر دانشهای اجتماعی چون جغرافیای زیستی و دانشهای انسانی چون روانشناسی بویژه روانشناسی اجتماعی بوده است. تا زمان حاضر نیز این امر پژوهشی ادامه دارد و با برداشتهایی که پژوهشگران و معتقدان به مکاتب گوناگون از علوم اجتماعی به دست آورده‌اند، منطبق است.

طی یکصد و پنجاه سال اخیر که بررسیهای انسان‌شناسی، قوم‌نگاری و پژوهشهای اجتماعی و تاریخی درباره فرهنگ و تمدنهای آسیایی و شرقی^{۳۷} و جامعه‌ها و فرهنگهای افریقایی^{۳۸}، پیشرفت کرد، کتابها و رساله‌ها و مقاله‌های معتبری فراهم آمد. نخستین اثری که مورد توجه نگارنده قرار گرفته است، کتاب بندیش^{۳۹} با عنوان تاریخ انسان‌شناسی است، که در سال ۱۸۶۵ میلادی انتشار یافت. در این کتاب «انسان‌شناسی» بیشتر در پیوند با «علم تاریخ» مورد پژوهش قرار گرفته است.

دومین کتاب را آلفرد هدون^{۴۰} در سال ۱۹۱۰ میلادی باز هم با عنوان تاریخ انسان‌شناسی در لندن به طبع رسانید. در این کتاب «انسان‌شناسی طبیعی» بیش از انسان‌شناسی فرهنگی یا فرهنگ‌شناسی (= فرهنگ پژوهی) مورد توجه قرار گرفته است.

سومین کتاب را ت. ک. پنینم^{۴۱} در سال ۱۹۳۵ میلادی با عنوان یکصد سال انسان‌شناسی باز هم در لندن منتشر کرد. در این کتاب کوشش گردیده تا انسان‌شناسی از چهارچوب طبیعی و مادی خارج شود و حتی در مسائل فقط اجتماعی^{۴۲} و جامعه‌ای^{۴۳} ادغام نگردد و به «امرهای فرهنگی» نزدیک شود^{۴۴}.

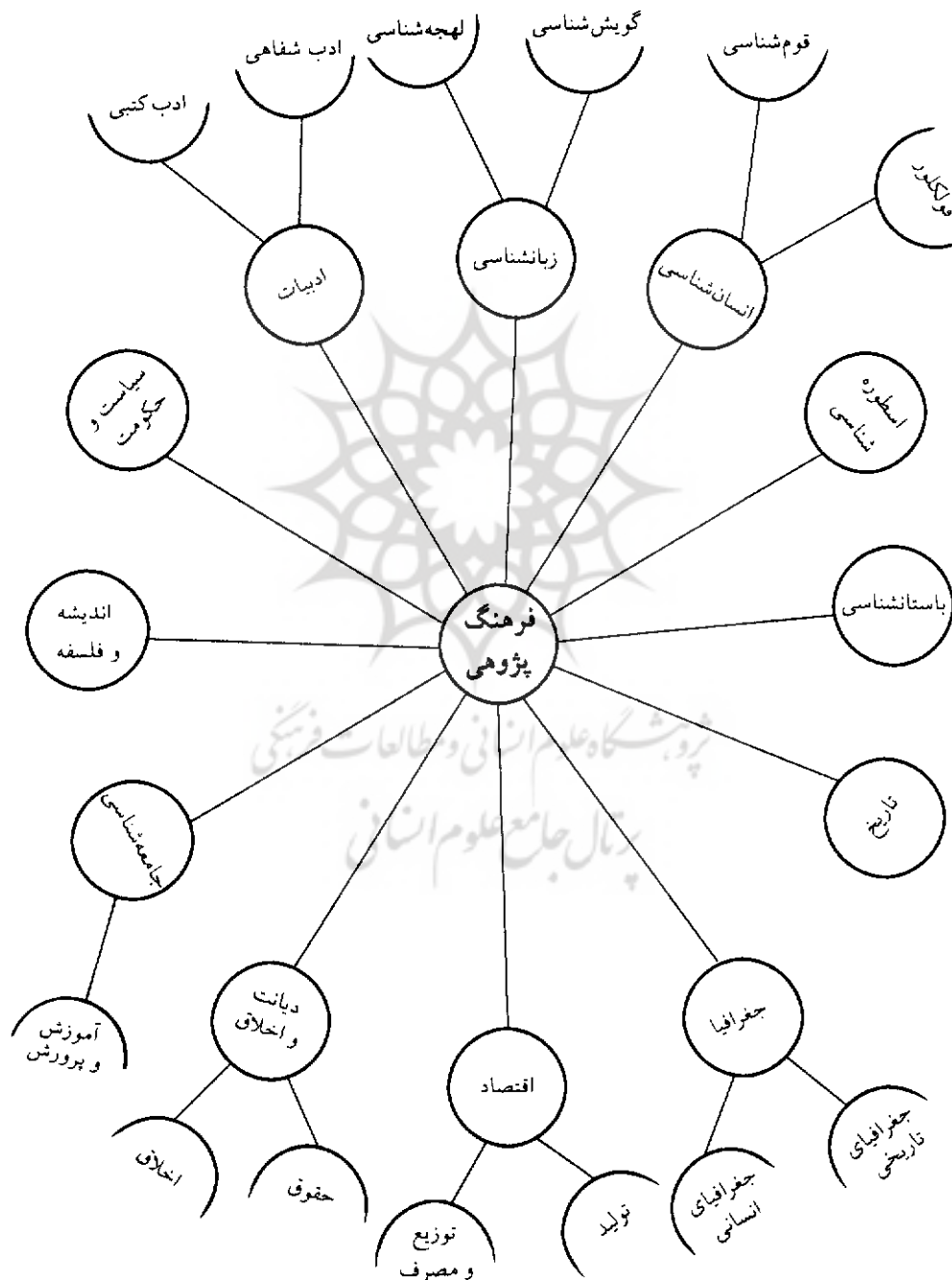
چهارمین کتاب را انسان‌شناس معروف امریکایی رابرت لووی^{۴۵} با عنوان تاریخ نظریه فرم‌شناسی در سال ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ در امریکا منتشر کرد. در این کتاب بیش از کتب دیگر، امر فرهنگ مورد توجه قرار گرفته است^{۴۶}. در فرانسه و آلمان نیز در باب فرهنگ و مطالعات تاریخی فرهنگ پژوهی، بررسیهای با

در این کتابها، گاه جمله‌هایی از این بطوطه و ابن خلدون آمده است، اما بر روی هم محققان مغرب زمین از وجود اندیشمندان و متفکران شرقی بی‌خبر بوده‌اند و بسیاری از آثار علمی و اجتماعی و تاریخی مشرق زمین نه تنها به زبانهای اروپایی درنیامده است، بلکه به زبانهای شرقی نیز به زیور طبع آراسته نشده و به همان صورت خطی باقی مانده است و محققان

ارزشی فراهم آمده است. دو کتاب معتبر در این مورد بیش از آثار دیگر در پژوهشهای نگارنده مؤثر بوده‌اند:

۱. کتاب تاریخ قوم‌شناسی نوشته ژان پواریه^{۴۷} قوم‌شناس فرانسوی که تا سال ۱۹۳۰ میلادی بررسیهای خود را ادامه داده است.

۲. کتاب تاریخ انسان‌شناسی نوشته پل مرسیه^{۴۸} (استاد سابق سوربون) که در سال ۱۹۷۱ انتشار یافته است^{۴۹}.



مشرق زمین نیز آن‌چنان مبهوت تمدن اروپایی شده‌اند که از بیان اندیشه متفکران پیشین خویش وحشت دارند. در نتیجه عالم بی‌غرض غربی هم اگر بخواهد تاریخ جامعی از این مقولات فراهم آورد، به اسناد و مدارک لازم دسترسی ندارد و سرانجام مرجع و منبع کلیه علوم و ذوقیات بشری به یونان و روم ختم و ترجمه همان گفتارها به دانشجویان شرقی نیز تعلیم داده می‌شود.

حاصل سخن

مطالعه فرهنگ و تبعات فرهنگی ریشه‌های تاریخی دارد که در پی توسعه پژوهش‌های اجتماعی و پیدایش جامعه‌شناسی و بویژه برخورد نظام‌های علمی و سیاسی مغرب زمین با جامعه‌های شرقی، رواج بیشتری پیدا کرده است. تحقیق علمی درباره فرهنگ، پژوهشگران را به «شناخت فرهنگها» راهبری کرده، اما سلطه‌های استعماری قرن نوزدهم و بیستم، در مطالعات فرهنگی هم دگرگونی‌هایی پدید آورده است.

با وجود کوشش درباره جداسازی پژوهش‌های فرهنگی از دیگر بررسی‌های اجتماعی، به دلیل وسعت معنا و مفهوم، همواره پیوند این دانش گسترده با رشته‌های نزدیک به خود پابرجا بوده است و رشته‌های مزبور نیز آن‌سان که در وهله اول تصور می‌شود، از یکدیگر جدا نیستند و در جامعه‌های گوناگون، گاه یک امر، برتری و برجستگی بیشتری دارد و نهادهای دیگر را در خود ادغام می‌نماید. بسان نهادهای دینی که نه تنها از نهادهای دیگر دور نیستند، بلکه با آنها قرابت دارند و گاه هماهنگی و یگانگی پیدا می‌کنند و در نمودار قبل شاید روشنگری لازم ارائه شده باشد.

در امر بررسی فرهنگ (= فرهنگ پژوهشی) و تاریخچه آن، از سوی انسان‌شناسان و فرهنگ پژوهان اروپایی مطالعاتی انجام یافته که با همه سودمندبهایش، پاره‌ای لغزشها و اشکالات و نقایص به این شرح دارد:

الف) مؤلفان بیشتر در قید و بند «انسان‌شناسی طبیعی» بودند، اما این حالت به مرور ضعیفتر شده و به «انسان‌شناسی فرهنگی» نزدیکتر شده‌اند.

ب) مؤلفان با اینکه به قدمت تحقیقات فرهنگی توجه کرده‌اند، در تشریح و تحلیل ادوار کهن، بسیار کوتاه سخن به میان آورده‌اند.

ج) مؤلفان بیشتر به ریشه‌های یونانی و رومی فرهنگ توجه

کرده‌اند و گویی مردم آسیا و مشرق زمین چه در عهد باستان و چه در دوره تمدن اسلامی بدین مسائل آشنا نبوده‌اند و در این باره، در این منطقه از جهان، تفکرآتی به منصفه ظهور نرسیده است.

د) مؤلفان یاد شده، گاه متأثر از یکدیگرند و باید در انتظار پژوهش‌های جدیدتری بود که نه تنها وسیعتر و بی‌غرضتر و جهانی‌تر باشد، بلکه ترتیب تاریخی خط فکری و تحوّل پژوهش‌های فرهنگی را در شرق و غرب روشنتر بنمایاند.

پس از جنگ جهانی دوم، چندین مسأله دیگر اجتماعی چون «رشد و توسعه»^{۵۰} و «ارتباطات جمعی»^{۵۱} توجه پژوهشگران را به خود جلب کرد و کم و بیش روشن شد که این مسائل به سان «امر فرهنگ» با داشتن نوعی استقلال، با دیگر رشته‌های علوم اجتماعی نیز در ارتباط هستند. این امر و شیوه‌های مطالعاتی آن نوعی دانش «میان رشته‌ای»^{۵۲} را پیش آورده است، یعنی رشته‌ای از تحقیقات اجتماعی که در رابطه پایدار با رشته‌های علوم اجتماعی دیگر قرار گرفته است و چون چندین دانش اجتماعی در هماهنگی علمی، پژوهش جدید را پدید می‌آورد، گاه واژه «چند رشته‌ای»^{۵۳} نیز به کار برده شده است.

در روزگار ما مطالعه و پژوهش علمی فرهنگ یک جامعه در پیوند با رشته‌های چندگانه علوم اجتماعی قرار دارد و در واقع این علوم به مطالعه یک امر «اجتماعی - انسانی» با روش‌های گوناگون پرداخته و نزد محققان نیز، تعصبات گذشته از میان رفته و احکام جزمی کمتر از پیش به چشم می‌خورد و نقایص و معایب بیشتر از نارسایی روش‌های مطالعاتی شناخته شده است. گرایش از تجربه و علم‌گرایی مادی به تحلیل فلسفی و اجتماعی در پژوهش‌های جدید، برخی تحولاتی را به وجود آورده است. ملتهای صاحب فرهنگ (و تمدن) نیز در زمان ما در بی‌تفاوتی قرار ندارند، چه از یکسو با توسعه قدرتهای فرهنگی امپریالیستی «هویت» و «اصالت» آنان در معرض نابودی است و از سوی دیگر در برابر این امر عظیم جهانی، توجه به فرهنگ به گونه «خودشناسی ملی» تجلی کرده است و بسیاری از جامعه‌های بشری بویژه در جهان سوم، راهگشای نهضت‌های رهایی بخش به شمار آمده و هم‌اکنون «گفتگوی فرهنگها و تمدنها» به شیوه علمی در سراسر جهان طرحی نو در انداخته است.

منابع و پانوشتها:

۱. شاله، فلیسین؛ شناخت روشهای علوم با فلسفه علمی؛ ترجمه یحیی مهدوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۲.
۲. برای آگاهی بیشتر، تکمیل همایون، ناصر؛ «فرهنگ‌شناسی در فراگرد و طبقه‌بندی علوم»، نامه پژوهشکده، تهران: زمستان ۱۳۵۷، سال دوم، ش ۴، ص ۹، ۱۵.

3. Francis Bacon
4. Encyclopedistes
5. Ampère
6. Herbert Spencer
7. Auguste Comte
8. Sociologie
9. Généralité décroissante
10. Complication croissante
11. Physique sociale
12. La science de la société
13. La sociologie statique
14. La sociologie dynamique
15. Morphologie sociale
16. Physiologie sociale
17. Emile Durkheim
18. Theoretical sociology
19. Practical sociology
20. Macro-sociology
21. Micro-sociology
22. Structural
23. Fonctional
24. Institutional
25. Explicatif
26. Descriptif
27. W. Ostwald
28. Culturology (= Kulturologie)

۲۹. برای آگاهی بیشتر واژه «Culture»

Julius Gould-William, L. Kolb; *A Dictionary of Social Sciences*; N.Y: 1965.

۳۰. برای آگاهی بیشتر واژه «Culturology»

Leslie A. White; *International Encyclopedia of Social Sciences*; Vol.3, N.Y: 1968.

۳۱. واژه logie در فرانسه و logy در انگلیسی مشتق از logos به معنای

شناخت و معرفت، که در زبان فارسی «شناسی» ترجمه شده است.

معمولاً در پیوند با واژه دیگر، نام و نشان یک علم خاص را مراد می‌نماید

چون geologie, biology به معنای زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و جز اینها. اما واژه «پژوهی» بیشتر تعلق به مفاهیم و مطالبی پیدا کرده، که میان دانشی interdisciplinaire یا چند دانشی multidisciplinaire هستند چون قرآن پژوهی، دین پژوهی که چند علم را به کمک گرفته‌اند. به گمان نگارنده فرهنگ نیز به دلیل دامنه گسترده‌ای که دارد و نیز تعدد دانشگاهی که به شناخت آن پرداخته‌اند، شاید بهتر باشد به جای فرهنگ‌شناسی، واژه فرهنگ پژوهی را به کار برد.

۳۲. برای آگاهی بیشتر «culturology» نوشته L.A. White.

33. L.A White

34. E.B. Taylor

35. The science of culture (→ فرهنگ پژوهی)

36. *A Dictionary of the Social Sciences*; P174

37. Orientalisme

38. Africanisme

39. T. Bendishe

40. Alfrede Haddon

41. T.K. Penniman

42. Social

43. Sociétal

۴۴. پنجمین در مقدمه مفصلی که بر کتاب خود نوشته است، در پی طبقه‌بندی مطالب و تحلیل آنها، خواننده را در وضعی قرار می‌دهد که استنتاجات ذیل حاصل گردد:

(الف) در انسان‌شناسی طبیعی، از کالبد انسان و تحولات آن گفتگو می‌شود؛ پس جای آن در یکی از رشته‌های جانورشناسی است.

(ب) در انسان‌شناسی تاریخی (و اجتماعی) از گذشته‌های فرهنگی جوامع و ملت‌ها سخن به میان می‌آید؛ پس جای آن در یکی از رشته‌های علم تاریخ است.

(ج) در انسان‌شناسی فرهنگی اگر عوامل و عناصر مادی فرهنگ مورد مطالعه قرار گیرد، جای آن در باستانشناسی و رشته‌های مربوط به آن علم است و اگر عوامل غیرمادی، اما اجتماعی، منظور است، جای آن را باید در جامعه‌شناسی جستجو کرد و آنچه باقی می‌ماند فقط امور فرهنگی است (بدور از کالبدشناسی انسان و مسائل تاریخی و باستانشناسی و جامعه‌شناسی) که باید موضوع انسان‌شناسی (فرهنگ‌شناسی در حیات انسان و جامعه‌های انسانی) قرار گیرد.

45. Robert Lowie

۴۶. کتاب:

Histoire de l'ethnologie classique, des origines de la 2^e guerre mondiale

ادامه در صفحه ۴۱

عمل آورد، زیرا در ایران وضعیت کنونی سنجش و تدریس در مراکز آموزشی، تناسبی با اهداف توسعه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی ندارد.

منابع و پانوشتها:

1. Popham, Wj; *Classroom Assessment*; Second Edition; Boston: Alin & Bacon, 1999.

۲. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- لطف آبادی، حسین؛ سنجش و اندازه گیری در علوم تربیتی و روانشناسی، روانسنجی سنتی و رویکردهای جدید در سنجش روانی - تربیتی؛ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

3. Wieresma, W. & Jurs, Sg; *Educational Measurment & Testing*; Second Edition, Toronto: Alin & Bacon, 1990.

4. Gronlund, N.E. & R.L. Linn; *Measurment and Evaluation in Teaching*; Sixth Edition, New York: Macmillan

شکوفاکردن استعدادهای خود، شخصیتی نیرومند، متکی به خود، مسأله شناس و مسأله حل کن، و عضوی مؤثر در زندگی فردی، شغلی، و اجتماعی نیز بشود.

در هر صورت، آزمون پیشرفت تحصیلی باید اساساً از نوع تکوینی باشد و فرایند یادگیری را از طریق سنجش و تدریس مداوم ارتقا دهد. فقط کافی نیست که عملکرد جاری شاگرد اندازه گیری شود، مهمتر آن است که عملکرد او بالا رود. علاوه بر آزمونهای تکوینی، می توان با استفاده از مشاهده مستقیم و ثبت عملکرد دانش آموز در جریان برنامه درسی، اطلاعات لازم را برای تصمیم گیریهای آموزشی به دست آورد و سطح دشواری و چگونگی سنجش و تدریس را برای دانش آموز مناسب ساخت. این نوع سنجش و تدریس، نه تنها متفاوت از کاری است که در مدارس ما صورت می گیرد، بلکه با روشهای سنتی سنجش و تدریس که در مراکز تربیت معلم و حتی در دانشکده های علوم تربیتی و تربیت دبیری تدریس می شود نیز تفاوت بزرگی دارد. به نظر می رسد که نظام تعلیم و تربیت ما باید در شیوه های سنجش و آزمونهای پیشرفت تحصیلی تجدید نظر اساسی به



ادامه از صفحه ۳۰

و از پژوهندگان شرقی نیز یاد کند ولی با کمال تأسف در پایان سال ۱۹۷۶ پلیس پاریس چنانچه وی را در اتاق کارش پیدا کرد.

50. Développement

51. Mass media

52. Recherche interdisciplinaire

53. Recherche multidisciplinaire

توسط دو تن از دانشمندان فرانسوی به نامهای: Herve Gremont

- Helene Sadoul در سال ۱۹۷۱ در پاریس به چاپ رسیده است.

47. Jean Poirier

48. Paul Mercier

۴۹. پل مرسیه که نگارنده با او آشنایی و دوستی داشت، پژوهشگری بود که می توانست در چاپهای بعدی کتاب، بررسیهای خود را گسترش دهد

